یادداشت

کارآمدی دادگاه ویژه رسیدگی به جرائم اخلالگران در نظام اقتصادی

دکتر زینب ریاضت*

● جرائم اقتصادی بی‌شک به‌عنوان یکی از مهم‌ترین معضلات و چالش‌های جامعه ایران در سال‌های اخیر همواره مطرح بوده و به جهت مخاطره امنیت اقتصادی و خدشه به جریان عمومی امور کشور اهمیت مبارزه با آن بیش‌ازپیش آشکار است. درعین‌حال روند مبارزه با مفاسد اقتصادی در ایران از یک سال گذشته تاکنون وارد مرحله جدیدی شده و بی‌تردید استجازه مورخ ۹۷/۵/۲۰ رئیس سابق قوه قضائیه و موافقت رهبر انقلاب با تشکیل دادگاه ویژه رسیدگی به جرائم اخلالگران نقش مهمی در کنترل جرائم اقتصادی در یک سال گذشته داشته است و سرعت، شدت و قطعیت رسیدگی به پرونده‌های مفاسد اقتصادی در یک سال گذشته با وجود برخی ایرادات، موجبات تحول جدی سیاست جنایی ایران در قبال جرائم اقتصادی را فراهم آورده است. اما اینکه با وجود تشکیلات ویژه قضائی در راستای رسیدگی به جرائم اقتصادی و همچنین ابلاغ ویژه برخی از قضات جهت رسیدگی به جرائم اخلالگران نظام اقتصادی آیا تشکیل دادگاه ویژه ضرورت داشته و صرف‌نظر از کارآمدی از جهت جواز تأسیس موازی‌کاری محسوب می‌شود یا خیر محل تأمل است. علی‌ایحال دادگاه ویژه شعبی از دادگاه انقلاب است که در پی ضرورت مصالح اقتصادی کشور با پیشنهاد ریاست سابق قوه قضائیه و استجازه از رهبر انقلاب در محدوده زمانی موقت دو سال با کنارنهادن برخی تشریفات جهت رسیدگی به جرائم موضوع قانون مجازات اخلالگران در نظام اقتصادی کشور تشکیل شده است و باوجود ایراد برخی از منتقدان مبنای آن حکم حکومتی رهبر انقلاب است و جواز قانون اساسی و اختیارات رهبر به موجب اصول ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی و همچنین اصل ولایت فقیه مؤید اعتبار این دادگاه است؛ بنابراین دادگاه ویژه از جهت نحوه تشکیل و به دلیل توجه‌نکردن به سیر قانون‌گذاری یا عدم تأیید شورای نگهبان نمی‌تواند محل ایراد قرار گیرد. از جهت کارایی دادگاه ویژه نیز باید گفت اقدام دستگاه قضا به جهت سرعت، شدت و قطعیت مجازات مفسدان اقتصادی در یک سال گذشته صرف‌نظر از ایراد حقوقی برخی پرونده‌ها مثبت و قابل‌تقدیر بوده و در سال‌های گذشته مسبوق به سابقه نبوده است؛ به‌نحوی‌که حتی اشخاص ذی‌نفوذ که پرونده جرائم اقتصادی ایشان به دلایلی مبهم، سال‌ها بلااقدام مانده بود یا برخی مسئولان ارشد نیز از مبارزه قاطع و تحمل مجازات مصون نمانده و سرعت و قطعیت مقابله با فساد اقتصادی ضمن ایجاد امید در جامعه موجبات استرداد بخش عمده‌ای از اموال بیت‌المال را فراهم آورده است. درعین‌حال افزایش کارآمدی روند محاکمه اخلالگران نظام اقتصادی با توجه به پرونده‌های متعدد مورد بررسی که بعضا نگارنده وکالت آن را بر عهده داشته است، نیازمند توجه به برخی نکات است.

مداقه در پرونده‌های تحت رسیدگی دادگاه ویژه دلالت بر آن دارد که حجم وسیعی از جرائم اقتصادی با ناکارآمدی سیستم بانکی به هم پیوسته و راهبردهای عموم مجرمان نیز یکسان و وابسته به عوامل مشترکی بوده است که عموما به‌طور هم‌زمان از سوی مجرم واحد در همه بانک‌ها مورد سوءاستفاده قرار گرفته و موجب تشکیل پرونده‌های متعدد قضائی با شکایت هریک از بانک‌ها شده است که بی‌تردید علاوه بر اثبات ضرورت یکپارچه‌سازی نظام بانکی و رفع اشکالات بنیادین و خلأهای قانونی نظام بانکی، ضرورت رسیدگی واحد به تمامی جرائم ارتکابی متهمان صرف‌نظر از اسم شکات را اثبات می‌کند. این در حالی است که بعضا برخی از متهمان پرونده‌های تحت رسیدگی در دادگاه ویژه به‌طور مثال برخی از متهمان بانک سرمایه پرونده‌های دیگری با شکایت سایر بانک‌ها با عنوان اتهامی اخلال در نظام اقتصادی دارند که باوجود صدور دادنامه بانک سرمایه به دادگاه ویژه ارسال نشده و بعضا تصمیمی برای ارسال آن به دادگاه ویژه نیز اتخاذ نشده است؛ بنابراین جهت احتراز از برخی ایرادات مبنی‌بر ارجاع سلیقه‌ای به دادگاه ویژه، شفاف‌سازی مبنی‌بر دلایل و ویژگی‌های پرونده‌های تحت رسیدگی در دادگاه ویژه ضروری به نظر می‌رسد. نادیده‌انگاری اصل عطف بماسبق‌نشدن در رسیدگی به جرائم اخلالگران نظام اقتصادی با توجه به ارسال برخی از پرونده‌های سابق و تحت رسیدگی در دادسرا به دادگاه ویژه و همچنین مقایسه برخی از پرونده‌های شرکت‌های لیزینگی که با شرایط مشابه در دو مرجع قضائی رسیدگی شده است نیز بر ضرورت این امر می‌افزاید.

از دیگر مواردی که در راستای افزایش کارآمدی دادگاه ویژه رسیدگی به اخلالگران نظام اقتصادی به ویژه با توجه به تأکید مقام معظم رهبری مبنی‌بر موافقت با تقاضای ریاست محترم قوه به شرط اتقان آرای صادره ضروری به نظر می‌رسد شناسایی مرز صحیح قانون اخلال در نظام اقتصادی و عنوان مجرمانه افساد فی‌الارض است که در وهله نخست به جهت اشتراط بلاجهت قصد ضربه‌زدن به نظام در قانون مجازات اخلالگران نظام اقتصادی است که مانع تحقق اتقان برخی از آرای صادره‌شده است.

ادامه در صفحه ۱۰

خشم و طنز

علی‌اکبر سیاپوش

در خبرها آمده بود که مردم ایران به عنوان یکی از خشمگین‌ترین مردمان جهان رتبه‌بندی شده‌اند و این مسئله موجب برانگیخته‌شدن واکنش‌ها، انتقادها و تحلیل‌های متعددی شده است. غالب انتقادها به گزارش سالانه مؤسسه گالوپ به روش ارزیابی و پرسش‌های اساسی مطرح‌شده برای محاسبه و مقایسه میزان خشم در ۱۴۲ کشور بازمی‌گردد. اما در نگاهی اجمالی به میزان خشونت از نظر کمی در کشور ما چند نکته جلب توجه می‌کند؛ چند سالی است که آمار رسمی از میزان قتل منتشر نمی‌شود و آخرین آمار مربوط به سال ۱۳۹۰ بود که شمار قتل‌ها بیش از هزاروصد واقعه در سال اعلام شد. براساس آمار منتشرشده در ارتباط با نزاع منجر به ضرب‌وجرح ثبت‌شده در پزشکی قانونی نیز با افزایش مواجه هستیم؛ بیش از ۴۲۸ هزار نزاع در ۹ ماهه نخست سال ۹۶ وجود داشته است؛ به عبارتی روزانه حدود هزارو ۶۰۰ نزاع منجر به ضرب‌وجرح طرح شکایت شده و در پزشکی قانونی ثبت شده بود. در چهارماهه نخست سال ۹۸ نیز ۲۱۵هزارو ۶۴۳ نزاع در پزشکی قانونی ثبت شده است (تقریبا هزارو ۸۰۰ نزاع روزانه)؛ آمار قتل‌های ارتکاب‌یافته با سلاح سرد از سال ۸۲ (هزار و ۱۷۹ مورد) تا سال ۹۱ (۷۹۹ مورد) نیز بیانگر وجه دیگر خشونت‌ها است؛ البته این ارقام فقط مربوط به موارد ثبت‌شده‌اند، اما فهم بسترهای بروز چنین رفتارهایی بسیار دشوار است!

آنچه فهم ریشه‌های این مسئله را پیچیده‌تر کرده و ارائه هر تحلیلی را دشوارتر می‌کند این پرسش است که اگر واقعا مردم ایران جزء خشمگین‌ترین مردم دنیا هستند، چرا از میان ژانرهای مختلف سینما، فیلم‌های طنز در صدر علائق مردم ایران قرار دارند!؟ با نگاهی به پرفروش‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران این مسئله به‌خوبی نمایان است که ژانر طنز بخش مهمی از ذائقه مخاطب ایرانی را تشکیل می‌دهد؛ برای مثال از میان پرفروش‌ترین فیلم‌های ۵۰ سال گذشته می‌توان حداقل ۲۰ فیلم را در این ژانر دید. البته پذیرش این مسئله با اندکی اماواگر همراه است؛ برای مثال پذیرش معیار «پرفروش‌ترین فیلم سال» جای تأمل دارد، چراکه میزان فروش هر محصول سینمایی به عواملی مانند تعداد سالن‌های اختصاص‌یافته، مدت‌زمان اکران، قیمت بلیت، کیفیت سالن، فصل اکران، مصادف‌بودن با ایام مذهبی خاص در طول سال، گستره تبلیغات و.... مبتنی است که در مورد همه فیلم‌ها یکسان نیستند؛ اما با نگاهی به رتبه‌های بعدی در پرفروش‌ترین فیلم‌های سینمایی در سال‌های مختلف می‌توان پذیرفت این معیار باوجود کاستی‌های خود تا حد قابل قبولی بیانگر سلیقه و ذائقه مخاطب ایرانی است؛ این مسئله با محاسبه «ضریب فروش» که شامل مؤلفه‌هایی همچون تعداد سالن‌های سینما، فروش کل و مدت‌زمان اکران است، نشان می‌دهد در هر سال ژانر طنز از بقیه ژانرها پیشی گرفته است؛ همچنین با احتساب متغیر نرخ توان خرید ریال در سال‌های مختلف که توسط بانک مرکزی منتشر می‌شود، مقایسه فروش کل فیلم‌های طنز در این ضریب نیز مؤید یافته‌های قبلی است؛ یعنی می‌توان گفت در سال‌های متمادی ژانر طنز به‌طرز معناداری با دیگر ژانرهای سینمای ایران تفاوت داشته است. برای مثال براساس گزارش منتشرشده درباره فروش سینمایی در فروردین ۹۵ دو فیلم «من سالوادور نیستم» و «۵۰کیلو آلبالو» جمعا ۵۷ درصد کل فروش، در فروردین ۹۶ دو فیلم «گشت۲» و «خوب، بد، جلف» مجموعا ۷۵ درصد کل فروش و در سال ۹۷ دو فیلم «مصادره» و «لونه زنبور» در مجموع ۴۱ درصد کل فروش این ماه را به خود اختصاص داده‌اند. براساس آمار، از بین ۱۱ فیلم پرفروش سال‌های ۹۳ تا ۹۶ هفت فیلم در ژانر طنز هستند؛ مضافا آنکه برخی از فیلم‌های اکران‌شده در این سال‌ها از گستره و حجم قابل ملاحظه تبلیغات نیز استفاده کرده‌اند، اما بازهم این فیلم‌های طنز بوده‌اند که فروش بالاتری را کسب کردند؛ در سال جاری نیز تا شهریور ۹۸ از مجموع ۱۷ فیلم با فروش بیش از یک میلیارد تومان، ۱۲ فیلم به ژانر طنز تعلق دارند. برخی در توجیه موفقیت ژانر طنز در فروش معتقدند در شرایط نابسامان اقتصادی، سویه سرگرمی و تفرج‌گونه سینما برجسته‌تر می‌شود و مخاطب، سینما را مفری برای رهایی از مناسبات زندگی می‌داند نه محفلی برای فهم و کشف رمز و رازهای آن. درواقع، سینما هم برای به یادآوردن است هم فراموش‌کردن و اینکه کدام‌یک از این دو ویژگی تحقق و جلوه عمومی بیابد، به شرایط اجتماعی جامعه برمی‌گردد؛ بنابراین در جامعه‌ای که زندگی، خود یک تجربه دشوار محسوب می‌شود، سینما به ابزاری برای فراموش‌کردن این دشواری‌ها بدل می‌شود و بالطبع فیلم‌های کمدی بهترین ژانر ممکن برای این هدف است.

با این حال، در بدو امر به نظر می‌رسد میان این دو واقعیت جاری در جامعه کنونی ایران، یعنی خشم و طنز، تناقضی وجود دارد، اما می‌توان ادعا کرد هر دو نمودهایی بیرونی از یک واقعیت واحد هستند! یعنی «واکنش جمعی» به ضعف دستگاه‌های سیاسی! مسئله اساسی آن است که میان دو واقعیت «خشم» (Wrath, Rage, An-ger) و «طنز» (Humor Satire) در جامعه ایران چه رابطه‌ای برقرار است؟ اما تبیین چنین رابطه‌ای به‌هیچ‌وجه کار ساده‌ای نیست! با این حال، دشواری این کار موجب انکار وجود آن نخواهد بود!

اگرچه پاپ گریگوری «خشم» را یکی از «هفت گناه کبیره» می‌داند، اما فهم پیچیدگی‌های خشم هنوز برای آدمی به طور کامل محقق نشده! چراکه ارائه تعریفی پدیدارشناختی از «خشم» بسیار دشوار است به این دلیل که خشم به عنوان یک کنش انسانی هم دارای ریشه‌های متعدد است و هم ظواهر و بروزهای متعدد دارد؛ به طور کلی جنبه‌های مختلف خشم را در شش گروه مختلف طبقه‌بندی می‌کنند و این طبقه‌بندی از مؤلفه‌هایی همچون جهت، مکان، واکنش، روش، جنبش و هدف خشم تأثیر می‌پذیرد. اما می‌توان گفت «خشم» یک «واکنش» طبیعی است در برابر محرک‌های بیرونی (همچون ناامیدی؛ تهدید علیه استقلال، اختیار یا حسن شهرت؛ بی‌احترامی و تعرض، نقض قاعده و احساس بی‌عدالتی) اما با خود این محرک‌ها متفاوت است. می‌توان این محرک‌ها را تحت عنوان کلی‌تر عدم تحقق انتظارات در رابطه متقابل میان «خود» و «دیگری» معرفی کرد؛ در نتیجه «خشم» در نقطه مقابل «عشق» قرار می‌گیرد. از طرفی، «عشق» مبین رابطه تابعان با نظام سیاسی به عنوان یک «سیستم اجتماعی» است (سیستم اجتماعی در همان تعریفی که #تالکوت_پارسونز و پس از او #نیکلاس_لومان ارائه کرده‌اند). نظام سیاسی که در مرکز ساختار سیستم‌های اجتماعی قرار می‌گیرد، مسئول رفع تناقضات و مشکلاتی است که این خرده‌سیستم‌ها در انجام کارکرد روزمره خود با آن مواجه می‌شوند؛ ضعف در اجرای کارکرد خرده‌سیستم‌های اجتماعی (همچون اقتصاد و آموزش) به معنی ضعف در کارکرد سیستم سیاسی تلقی می‌شود. بنابراین می‌توان ادعا کرد افزایش «خشم» یا رفتارهای بیانگر خشم در یک جامعه خاص، نوعی «واکنش جمعی» به ضعف نهادهای مدیریتی در آن جامعه است.

پیوند طنز و قدرت در پیشینه اجتماعی ایران سابقه‌ای دیرین دارد و یکی از مشهورترین نمونه‌های آن را طنز رندانه حافظ می‌دانند. پژوهشگران معتقدند حافظ خود را خوار می‌دارد و هرچه ننگ و عار و گناه و... است به خود می‌چسباند تا از این طریق چهره حقیقی ریاکاران مدعی را در عصر خود آشکار کند

اما رابطه «طنز» با «قدرت» پیچیده‌تر است. هربرت اسپنسر معتقد بود «خنده، آزادشدن انرژی عصبی سرکوب‌شده است که در نهایت سبب به‌وجودآمدن آرامش درونی می‌شود». اما این نظریه در قالب کتاب «لطیفه‌ها و رابطه آن با ناخودآگاه» اثر #فروید در سال ۱۹۰۵ بسط یافت و از این رو در نظریات او شناخته‌شده‌تر است. فروید در این اثر شرح می‌دهد که «انرژی آزاد یا تخلیه‌شده در خنده به این دلیل لذت‌بخش است که از میزان انرژی که در مواقع معمول برای مهار یا سرکوب فعالیت روانی به کار می‌رود، می‌کاهد». این آزادشدن و تخلیه سبب به‌وجودآمدن آرامش می‌شود.

نظریه‌ای که فروید مطرح می‌کند این است که طنز نوعی«Sensus Communis» یا حس مشترک است. یعنی طنز نمودی از «ماهیت اجتماعی» و مشتمل بر نوعی رابطه غیرمستقیم جمعی است. بنابراین می‌توان ادعا کرد در طنز چیزی مشترک و همگانی نهفته است؛ چیزی که به «عموم» مربوط می‌شود. طنز تجربه‌ای مشترک و میان‌ذهنی است که طنزبودنش مستلزم تأیید، مشارکت و موافقت دیگران است. شواهد تجربی نیز نشان می‌دهند که حضور دیگران موجب افزایش ۳۰درصدی احتمال خنده می‌شود. مطالعات همچنین نشان می‌دهند به طور میانگین در هر ۱۰ دقیقه مکالمه میان افراد غریبه هفت بار خنده رخ می‌دهد و حدود ۱۰ درصد مکالمات میان دوستان شامل خنده می‌شود.

این ایده که معنا را تنها در مناسبات میان افراد می‌توان یافت و بنیادین‌بودن «منطق مکالمه» برای هر سخن، نوآوری میخائیل باختین است. آنچه در نظریه او مهم جلوه می‌کند کم‌رنگ‌شدن «مرجعیت مؤلف» است؛ به همین دلیل، واقعیت در مناسبات میان «خود» و «دیگری» یافت می‌شود. ویژگی جمعی «طنز» آن را به رابطه میان «خود» و «دیگری» مرتبط می‌کند؛ یعنی طنز نیز مکانیسمی همچون عشق دارد و بنابراین می‌تواند به عنوان مؤلفه‌ای در رابطه تابعان و نهادهای سیاسی مدنظر قرار گیرد. باختین در مطالعه آثار رابله به بررسی دگرگونی عناصر طنز می‌پردازد و نشان می‌دهد خنده در فرهنگ قرون وسطا ابزاری برای غلبه بر نمادهای فرهنگ رسمی بوده است. باختین می‌نویسد خنده تشریفات فئودالی و دولتی و هر شکلی از ایدئولوژی را رد می‌کند و ترس از راز و رمزها و اقتدار را از بین می‌برد؛ از منظر باختین انسان قرون وسطا با سلاح خنده بر ترس و دروغ پیروز می‌شد و در آن عصر خنده همواره به عنوان سلاحی در دست مردم عادی باقی ماند چراکه خنده بیرون از گستره رسمی ایدئولوژی شکل گرفته و ابزار مکالمه توده‌ها بود. باختین معتقد است انسان قرون وسطا دو زندگی داشت: یک زندگی رسمی، جدی، تلخ و مبتنی بر سلسله مراتب اجتماعی در سایه هراس و دیگری زندگی کارناوالی، زندگی در مکان‌های عمومی، بی‌هراس و در پی زمینی‌کردن امور.

پیوند طنز و قدرت در پیشینه اجتماعی ایران سابقه‌ای دیرین دارد و یکی از مشهورترین نمونه‌های آن را طنز رندانه حافظ می‌دانند. پژوهشگران معتقدند حافظ خود را خوار می‌دارد و هرچه ننگ و عار و گناه و... است به خود می‌چسباند تا از این طریق چهره حقیقی ریاکاران مدعی را در عصر خود آشکار کند. «رند» در لسان حافظ هم می‌خواره است و هم غلام‌باره، یا هم بدعت‌گذار است و هم تارک فرایض، یا هم ریاکار است و هم آلوده به چندین خباثت و حافظ برای دستیابی به این مقصود، از ترفندهای هنری و شاعرانه خاصی، از جمله تراشیدن عذر بدتر از گناه، آوردن دلیل عکس و ارتکاب گناه مضاعف بهره جسته است. همچنین طنز در شعر حافظ به عنوان یک «صناعت بلاغی» معرفی شده نه یک نوع ادبی و شیوه‌های او برای طنزپردازی بسیار متنوع است که شامل ابهام، متناقض‌نمایی، استهزای مسائل مهم، مغالطه منطقی و نسبت‌دادن رفتار مخالفان به خود می‌شود؛ حافظ همچنین شخصیت‌های نوعی مورد انتقاد را با زبان عفیف خود از دو جنبه اصول اخلاقی و آسیب‌های اجتماعی به نقد می‌کشد و مغالطه عمدی حافظ با محتوای انتقادی او از جامعه‌ای که ساختارهای بنیادین آن با ساختارهای قانونی‌اش تضاد دارد، همخوان است. کوشش حافظ برای تصویر هنری اجتماع نقیضین در ساخت جامعه و نشان‌دادن اینکه یکی از دو سوی این تناقض را عنصری از عناصر فرقه‌ای تشکیل می‌دهد، بازگشتش به جنبه سیاسی شعر اوست.

اما طنز ادبی ایران در دوره مشروطه و با انتشار روزنامه‌ها به «طنز مطبوعاتی» تبدیل شد؛ به باور صاحب‌نظران، طنز مطبوعاتی همان‌قدر که گسترده و تأثیرگذار است، محدودشده هم هست و بیشتر معطوف به زمینه‌هایی خاص، از جمله مسائل سیاسی، است. بیشتر، از قدرت انتقاد می‌کند و گاهی هم البته از خود مردم، در سطح سیاسی آدم‌هایی مثل دهخدا و اشرف‌الدین حسینی و... از وزرا، وکلا، حتی پادشاه و دولتمردان انتقاد می‌کنند و سعی می‌کنند مسائل سیاسی و روابط قدرت را برای افکار عمومی روشن کنند. اما این نقش طنز فقط به ایران محدود نیست. طنز در ادبیات قرن هجدهم انگلستان نیز با آثار جاناتان سویفت و الکساندر پوپ پررنگ شده است؛ پوپ حتی ریشه‌های طنز را در تمایلات پرخاشگرانه می‌داند و اثر او به نام «ریپ آو د لاک» تصویری از جامعه آن عصر را در معرض نمایش می‌گذارد.

گفته شده است که توفیق هر اثر هنری به میزان تجاوزش به حریم تابوهای یک جامعه بستگی دارد. در مورد طنز هم که گونه‌ای از هنر است، می‌توان گفت که عمق آن یا استمرار و ارزش آن وابسته به میزان تجاوزی است که به حریم تابوها دارد. تابو در معنی عام آن به کار برده شده است که شامل هر نوع مفهوم «مسلط» در محیط اجتماعی باشد؛ به‌ویژه از این دیدگاه که می‌تواند مورد سوءاستفاده قدرت‌ها قرار گیرد و جامعه را از سیر تکاملی بازدارد. «خانقاه» در عصر حافظ یک مفهوم مسلط بود. هرقدر تجاوز طنز، به حریم این تابوها بیشتر باشد، نفوذش و استمرارش بیشتر است.

طنز و خشم هریک از سویی با مکانیسم کنش ارتباطی «عشق» پیوند خورده‌اند و این مکانیسم‌ها معرف رابطه تابعان و نهادهای سیاسی هستند. به نظر می‌رسد طنز در تاریخ ایران بیشتر ناشی از ناتوانی جامعه در اصلاح ساختارهای ناکارآمد باشد؛ بنابراین طنز را می‌توان گونه‌ای از خشم «منفعل» یا خشم «پنهان» دانست که در آن جامعه به مثابه مؤلف سخن طنز با به‌هم‌ریختن ساختارهای تثبیت‌شده زبانی و روایی، به مقابله با ساختارها می‌پردازد. این امر موجب تلفیق «خشم» و «طنز» می‌شود. به عقیده فروید نیز شوخی و لطیفه سازوکاری مانند رؤیا و خواب دارد. برخی از کام‌های سرخورده از هنجارهای اجتماعی که به ناخودآگاه رانده می‌شوند، بخشی در خواب‌های ما امکان بروز می‌یابند و بخشی در قالب شوخی‌ها و لطیفه‌ها مطرح می‌شوند. اثر روانی لطیفه از این نظر اهمیت دارد که انرژی روانی سرکوب‌شده ذهن را دوباره آزاد می‌کند و ارضای ذهنی به بار می‌آورد. براساس نظریه برتری‌جویی (superiority)، ما با لطیفه، فرد یا گروهی را که بر ما برتری دارند و از آنها متنفریم، تحقیر می‌کنیم. هرچه فرد مورد تمسخر منفورتر باشد، لذت حاصل از لطیفه بیشتر است. در دنیای وارونه لطیفه، حاکم و محکوم جایشان را عوض می‌کنند. انسان ستمکش وقتی این خنده‌ها را سر می‌دهد که دشمن خود را از نظر اخلاقی و معنوی شکست داده باشد. این مسئله در «طنز پرخاش» عصر پهلوی و در اعتراض به انسداد فرهنگی و هجمه به عافیت‌جویی و انفعال مردم یا دگردیسی مبارزان سیاسی خود را نشان می‌دهد. در دوره مشروطه نیز با ورود شعر از دربار به عرصه جامعه و تحت تأثیر روزنامه‌هایی که در قفقاز منتشر می‌شدند، شعرا و نویسندگان ایرانی خیلی بیشتر از گذشته از طنز بهره بردند و می‌توان گفت آزادی و وطن‌پرستی و دفاع از مظلومان ازجمله ارزش‌های حاکم بر شعر و نثر دوره مشروطه است.

این مسئله را که «خشم، طنز و قدرت» در جامعه ایران به هم پیوند خورده‌اند، می‌توان از طرق دیگر نیز بررسی کرد. برای مثال این نکته جلب‌توجه می‌کند که رشد اقبال تماشاگران سینما به فیلم‌های طنز در چه سال‌هایی توجه‌برانگیز بوده است؛ مضافا آنکه تحلیل گفتمان طنز در این فیلم‌ها با هدف یافتن رابطه‌ای میان محتوای طنز و گفتمان سیاسی جاری در جامعه نیز می‌تواند ابعاد دیگری از رابطه طنز و قدرت را روشن کند. همچنین بررسی محرک‌های شناخته‌شده خشم در جامعه ایران و مشارکت کارکرد نهادها در این محرک‌ها نیز می‌تواند موضوع جالبی برای پژوهش‌های میدانی باشد. مطالعه دقیق زمینه‌های اجتماعی طنز و خشم می‌تواند درک رابطه میان مشکلات اجتماعی و یافتن راه‌حل‌های احتمالی برای برخی از این مشکلات را تسهیل کند. برای مثال هنوز به‌درستی نمی‌دانیم آیا رفتار ترافیکی مردم علت خشم اجتماعی است یا معلول آن؟ این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که مطالعه‌ای تطبیقی درباره زمینه‌ها و ریشه‌های خشم به مثابه یک واکنش اجتماعی در دیگر کشورهایی که در گزارش مؤسسه گالوپ در کنار ایران جزء خشمگین‌ترین مردم جهان معرفی شده‌اند، در «پدیدارشناسی خشم» می‌تواند کمک و دیگر متغیرهای دخیل در خشم را روشن کند. اما نگارنده از اینکه تاکنون چنین پژوهش‌هایی شده است یا خیر، اطلاع ندارد!

یادداشت

سرداری با تفکر انقلابی

آرش سعیدی‌راد*

● «ای کسانی که امروز سخنان مرا می‌خوانید، آیا امروز به آزادی رسیده‌اید؟»؛ این جمله بسیار باارزش «سردار بی‌بی مریم» و فیلم «بانوی سردار» من را بر آن واداشت تا به اهداف و عملکرد این بانوی بزرگ اشاره‌ای داشته باشم. اگر نیم‌نگاهی به تاریخ قبل و بعد از اسلام در ایران عزیز داشته باشیم، درخواهیم یافت که این سرزمین؛ چه مردان بزرگی و نام‌آوری به خود دیده است که همیشه نگران آینده ایران بوده‌اند. شکی نیست که در این میان «شیرزن‌هایی» هم به بزرگی این مردان هم بوده‌اند؛ اما به دلایل گوناگونی ازجمله مردسالاری و نوع حکومت‌ها تا قبل از انقلاب در ایران دیده نشدند یا کمتر دیده شدند. یکی از این زن‌ها «مریم بختیاری» است که هم‌اکنون او را به اسم «سردار بی‌بی مریم» در تاریخ می‌شناسند.

همان‌طورکه این بانوی خوش‌اخلاق و ایران‌دوست در خاطرات خود از «سردار اسعد بختیاری» تعریف کرده است، مریم بختیاری زمانی «بی‌مریم» و «سردار بی‌بی‌مریم» شد که از تجربه‌های «سردار اسعد بختیاری» استفاده کرد؛ اما این را هم نباید فراموش کرد که اگر شهرت او کمتر شنیده شد یا دیرتر به گوش جهانیان رسید، به این دلیل بود که سایه این برادر (سردار اسعد بختیاری) بامعرفت بر او سنگینی می‌کرده و دوست نداشت قدمی جلوتر از این برادر که او را تعلیم داده است، جلوتر بگذارد؛ اما آنچه آن را خواسته یا ناخواسته جهانی کرد، نگرانی‌های او درباره «آینده ایران و ایرانیان» بود. به‌طوری‌که دکتر باستانی در کتاب «آسیای هفت‌سنگ» قلم‌زده که ای کاش مشروطه‌خواهان و فاتحان تهران، حکومت و اداره حکومت را به دست بی‌بی‌مریم می‌دادند، شاید اگر چنین می‌شد، سرنوشت مشروطه و آینده ایران چیز دیگری می‌شد، زیرا این بانو اهداف و آرزوهایی برای آینده ایران در سر داشت که آینده ایران را می‌ساخت یا حداقل زیرساخت‌هایی برای ایرانی توسعه‌یافته فراهم می‌کرد، چراکه این بانوی سخت‌کوش به‌شدت به‌دنبال تحقق اهداف خود بود که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از «احیای حقوق زنان در ایران» که دراین‌باره گفته است: «می‌ترسم، روزی بمیرم و زن‌های ایران آزادی را نبینند و...». ایرانی با ساختار قانونی» و دراین‌باره در خاطرات خود آورده است: «آرزو دارم قانونی بنویسم و در رفع مسائل و مشکلات و ازبین‌بردن فرهنگ غلط حاکم بر جامعه سهیم باشم و...». سومین اهداف این بانو «برتری ایران‌محور بر قوم‌گرایی» بود، چراکه در آن زمان ایران به‌شدت درگیر قوم و قوم‌گرایی بود و این باعث شده بود وحدت و اتحاد در میان آنها کم‌رنگ شود. اهداف دیگر این بانوی سردار، «مخالفت با حضور بیگانگان در ایران» بود، به‌طوری‌که جزء اولین کسانی بود که مخالفت خود را با «قرارداد ۱۹۰۷ تقسیم ایران میان انگلیس، شوروی و منطقه بی‌طرف» نشان داد. شاید به‌دلیل ترس از این بانوی سردار بود که منطقه او را به‌عنوان منطقه بی‌طرف شناخته بودند. تا خشم این بانو را کنترل کنند، ولی نمی‌دانستند این بانوی سردار ایران را به قوم‌گرایی ترجیح داده بود. پنجمین اهداف، «بهادادن به علم و علما»، به‌طوری‌که مخالفان حکومت آن زمان (قاجار ـ پهلوی) عمل می‌کرد؛ چراکه حکومت‌های آن زمان (قاجار ـ پهلوی) به‌دنبال حذف این دو گوهر گران‌بها بودند، ولی این بانوی سردار به‌دنبال حفظ آنها بود و به‌همین‌دلیل اکثر تحصیل‌کرده‌هایی که حکومت (قاجار - پهلوی) به‌دنبال کشتن آنها بود، برای حفظ جان خود به این بانو پناه می‌بردند، مصداق پناه‌آوردن، وحید دستگردی، فرخی‌یزدی و حکومت موقت در کرمانشاه، به‌طوری‌که نورالله اصفهانی، عالم و فقیه زمان و از رهبران مشروطه نامه تشکر و قدردانی برای چنین زحمت‌هایی به این بانوی سردار می‌نویسد. ششمین اهداف این بانو «ازخودگذشتگی و شهادت‌طلبی» بود، به‌طوری‌که در زمانی که محمدعلی‌شاه، مجلس را به توپ بست، در تلگرافی به گوش او رساند که اگر تمامی مردان بختیاری شهید شوند، من تمام زن‌های (بختیاری) را جمع می‌کنم تا بتوانم آزادی را به کشورم برگردانم. هفتمین هدف این بانوی ایران و اسلام دوست، «خودکفایی اقتصادی» بود و معتقد بود آنچه ایران را عقب‌مانده نگه داشته، نبود اقتصادی با محوریت‌های خودکفایی است؛ اما آنچه این زن را به یک بانوی سردار در ایران و جهان تبدیل کرد، تنها اهداف بلندپروازانه او نبوده، بلکه عملکرد، شجاعت و تفکر انقلابی وی بوده است، چراکه تنها زنی قبل از انقلاب بود که در مقابل چپاولگران و زورگویان داخلی و خارجی ایستاد. در این راه پسر بزرگ خود (علی‌مردان خان) و برادرزاده‌هایش (جعفرقلی‌خان و خان‌باباخان) را از دست داد. قطعا به‌همین‌دلیل است که از پادشاهان مختلفی از جمله از امپراتوری آلمان، مدال شجاعت، از امپراتوری اتریش، مدال شجاعت و از امپراتوری عثمانی، دو مدال شرف و شجاعت دریافت کرد.

ادامه در صفحه ۱۰